

حاضر خود است اما تو باور مکن!

رضا باقری شرف - محمد بهمنی

اشاره:

در شماره قبلی مجله دیدار آشنا، قسمت اول مصاحبه با حجت الاسلام هاشم فروزش را خواندید.

روحانی جانبازی که در خرداد ماه گذشته به خاطر اقدام شجاعانه‌اش در راستای اجرای امر به معروف، از ناحیه چشم به مقام جانبازی نائل آمد.

ما بعد از گذشت چند ماه، سراغ ایشان را گرفتیم تا ببینیم وقتی آب‌ها از آسیاب افتادند، هاشم فروزش چه حرف‌هایی در مورد ناهنجاری‌های اجتماعی دارد؟

اگر قسمت اول این مصاحبه را نخوانده‌اید توصیه می‌کنیم حتما پیش از مطالعه قسمت دوم این مصاحبه، بخش اول را در شماره گذشته این نشریه مطالعه بفرمائید.

در شماره گذشته سؤالاتی از ایشان مطرح شد که مهم‌ترین سؤالات از این قرار بودند:

الف- وظیفه برخورد با ناهنجاری‌های اجتماعی وظیفه ارگان خاصی ست . با این وصف، چرا شما مداخله کردید؟!

ب- برخورد مسئولان دولتی، پس از آن اتفاق چگونه بود و آیا توجهی به وضعیت شما از سوی این افراد صورت گرفت یا خیر؟

ج- چند نفر از کسانی که آمدند و بالای تخت شما، با شما عکس و فیلم گرفتند، واقعا پیگیر وضعیت شما بودند؟!

■ آقای فروزش شما در یکی از مصاحبه‌ها فرمودید اگر دوباره در موقعیت مشابه آن موقعیت که منجر به مصدومیت تان شد قرار بگیرید، حاضرید دوباره مداخله کنید؟ حتی اگر چشم دیگران را از دست بدهید. واقعا

سر حرف تان هستی؟!

الان هم به صورت تئوری می‌توانم بگویم بله. چون عمل من کاری نبوده که به صورت تصادفی اتفاق بیفتد. بلکه با اراده من اتفاق افتاده است و اراده منبعث از یک اعتقادی است که حبّ و بغض پشت این حرکت است. اول حبّ و بغض وجود دارد و قبل از آن اعتقاد هم وجود دارد.

انشاءالله این اعتقاد من تشدید هم شده است. من معتقدم که الان ۲۰۰ مورد صحنه این‌چنینی بوده که ورود پیدا کردم و صحبت کردم همه‌اش با خنده و سلام و صلوات تمام شده است و رفته است و معتقدم هنر یک آمر به معروف و ناهی از منکر باید این باشد که بین ردیله و آن فردی که دارد آن ردیله را انجام می‌دهد فرق قائل باشد. تو خوبی... و اگر این نگاه وجود

حدیث داریم اگر می‌خواهی رفیقت را بشناسی چند تا کار انجام بده یا با او معامله کن یا در سفر بشناس و یا عصبانی‌اش کن!

این که در سفر آدم می‌تواند کسی را بشناسد به‌خاطر این است که ما وقتی در جامعه بومی خود زندگی می‌کنیم به‌خاطر مدل شناختی که دیگران از ما دارند یک مجموعه رفتارهایی از ما سر می‌زند که به ایده‌آل‌های خودمان نزدیک‌تر است. ولی در جامعه‌ای که کسی ما را نمی‌شناسد عوامل پنهان در شخصیت ما بروز پیدا می‌کند. اگر کسی تبتل باشد حوصله نداشته باشد لباس مرتب بپوشد مثلاً دارد رانندگی می‌کند در یک سفر سیاحتی و با شلواری راحتی یا با بلوز آستین کوتاه می‌نشیند در ماشین و این کسی است که حاضر نیست جلوی رئیس اداره‌اش با دمپایی راه برود. چرا؟ چون آن‌جا دارد خودش را تابع ایده‌آل‌هایش می‌کند، اما در سفر انسان از قید و بندهای خود ساخته و اگر ساخته رها می‌شود و اون چیزی که در ضمیرش است بروز پیدا می‌کند. من جلوی دیگران شاید بعضی رفتارها را انجام ندهم اما اگر چشم‌هایی نباشد که من را ببیند، شاید راحت بتوانم اون رفتار را انجام دهم. تبعید غربته.

■ **سؤالی بوده که تمام این مدت منتظر مطرح کردنش بودید و هیچ نشریه‌ای شاید تا حالا نپرسیده؟**

تمام این حرف‌ها می‌تواند در جای خودش اصل باشد، ولی ای کاش جامعه ما به سمتی پیش می‌رفت که بتواند ظرف این باشد که بتواند فرمایشات مقام معظم رهبری در جامعه محقق باشد. اگر این اتفاق می‌افتاد ما شاهد هیچ‌یک از این ناهنجاری‌ها نبودیم. من معتقدم تمام آن چیزی را که امام زمان عج بخواهد به جامعه ما برساند، به‌خاطر وظیفه امامتی که دارد نه به‌خاطر چشم و ابروی ما، او امام است. امامی که یک امام بخواهد در زمان غیبت انجام دهد، از آن طرف ابر دارد به ما منتقل می‌شود. رهبر انقلاب ما نقش ابر را دارد. رهبر انقلاب نقش اون ابر را بازی می‌کند که ما اون خورشید پشت سرشان (ابر) را نمی‌بینیم.

خورشید داره نورافشانی‌اش را می‌کند و ابر دارد این نور لطیف را به جامعه ما می‌تاباند و ای کاش ما چشم‌مان را باز می‌کردیم.

مسئولین بپذیرند روز بودن این روز را و فرایند فعالیت خودشان را درست انجام دهند. مردم هم پای ولایت بایستند.

البته مردم بارها اثبات کردند که مدل ولایت‌پذیری‌شان چند قدم جلوتر از مسئولین است. این را خود رهبر انقلاب هم بهش اشاره کرده‌اند. انشاءالله که در همه مسائل اون نگاه عمیق فرهنگی حضرت آقا و رهنمودهای نجات‌بخش رهبری را همیشه آرزو کرد که در جامعه محقق شود.

جاری بود و محاسن‌شان خیس بود. آن دو جانباز بزرگوار خیلی بنده را شرمند کردند که لازم می‌دانم به این وسیله ازشان تشکر کرده باشم.

این‌ها دو نمونه کاملاً مشخص مردمی بودند و من حضور آدم‌هایی را که نمی‌شناختم‌شان، برایم خیلی شیرین بود. تقریباً دو نسل متفاوت بودند. جانبازها برای نسل خاصی بودند و این بچه‌ها هم نسل جدید بود. تقریباً نسل چهارم بودند.

■ **برخورد نزدیکان تان با شما چطور بود؟**

خیلی قوی بود
■ **در بین نزدیکان تان کسی نبود که بگوید چرا این کار را کردی؟**
نه

■ **فرمودید دانشگاه علوم پزشکی تهران فعالیت دارید. اگر موافق هستید بحث‌مان را ببریم به سمت فضای دانشگاه‌ها کشور. نمونه اتفاقی که باعث شد شما برای نهمی از منکر اقدام کنید، متأسفانه در دانشگاه‌های کشور هر از گاهی اتفاق می‌افتد. چرا فضای برخی دانشگاه‌های کشور به سمتی می‌رود که به نوعی ترویج اختلاط کنترل نشده دختر و پسر است؟!**

فضای دانشگاهی ما در کشور جوری است که وقتی دختر و پسر از خانواده فاصله می‌گیرند و در دانشگاه قبول می‌شوند رفتارشان فرق می‌کند و در حدی از اتفاقاتی که در جامعه می‌افتد به‌خاطر همین است. یعنی آن جوان در خانواده و شهرش برخورد معقولی دارد اما در دانشگاه یکباره عوض می‌شود. حالا چرا این‌جوری است؟ خانواده‌ها در تربیت فرزندان‌شان سهل‌انگاری می‌کنند یا جامعه مقصر است؟ هیچ کدام... بلکه این تبعیت غربت است.



داشته باشد، امر به معروف فریضه مهربانانه‌ای است. حالا کسی که در معرض امر به معروف قرار گرفته، ولی حجت و قهر را توأم دریافت می‌کند. توحوبی اما این کار بد است. این کار تو را بد جلوه می‌دهد. این کار به تو آسیب می‌زند و من مشفق توأم. دلم نمی‌خواهد که تو آسیب ببینی، این یک نگاه است و تمام امر به معروف که قبلاً انجام داده بودم اغلبش با سلام و صلوات حل شده بود و خدا و بنده خدا راضی بود. در این اتفاق یک گره‌ای توی اتفاق اخیر وجود داشت و آن هم این بود که کسی که من با او روبرو بودم از ریل عقلانیت پیاده شده بود. مسیرش تغییر کرده بود. حالا این عدم عقلانیت ناشی از مسکرات یا روان‌گردان بود؟ نمی‌دانم! ناشی از غلبه شهوت به عقل بود؟ نمی‌دانم! بالاخره مسئولین نیروی انتظامی، بازپرس محترم و مسئولین قوه قضائیه وظیفه‌شان این است که بنشینند و ببینند و کشف کنند که این چه علتی داشته و علت عدم عقلانیت در اون صحنه چه بوده است؟ از جای دیگر ناراحت بوده؟ نمی‌دانم.

و الا اصل عمل، عملی است که مورد دفاع است. من در یکی از مطالبی که خدمت همکاران رسانه‌ای شما گفته بودم این که سهله. ما جان‌مان را برای این نظام و برای ولی این نظام می‌دهیم و تا این نظام زیر سایه ولایت است ما برای حفظ آبروی نظام، حاضریم که جان خودمان را هم فدا کنیم و با نهایت افتخار این کار را خواهیم کرد.

■ **آن لحظه‌ای که درگیر مسائل بیمارستان بودید و آرام آرام درد را احساس می‌کردید، آن لحظه دوست داشتید چه کسی می‌آمد خدمت شما و نیامد؟**

خب درد دفعی آمد. همان موقع که ضربه به چشمم خورد، درد بود و کم نشد. یک نفر را هم خیلی دوست داشتم که خدمتش مشرف شوم. خود آن بزرگوار می‌داند منظورم کیست. اما شاید بنده لیاقتش را نداشتم...

■ **پس گالیله‌ای ندارید که نیامده؟! شاید صلاح نبوده؟!!**

خودم را قابل نمی‌دانم. ایشان مقامی دارند که آرزوی دیدارشان برای بنده در حکم رویاست.

■ **آمدن چه شخصی بیش از آمدن دیگران خوشحال تان کرد؟**

دو تا دختر خانم دوقلو، وقتی که خبر را شنیده بودند، پدر و مادرشان را مجبور کرده بود که ما را ببر دیدن اون حاج‌آقا.

■ **چندساله بودند؟**

از لحاظ سن و سال حول هوش ۱۱ - ۱۰ ساله و دو جانباز روشن‌دل هم زحمت کشیدند و تشریف آوردند برای ملاقات بنده که من در آن زمان چشم‌هایم بسته بود ولی وقتی رفتند همسرم گفت این دو جانبازی که این‌جا بودند گریه می‌کردند! از صورت‌شان اشک